

وفاداری به متن تا کجا؟

شهلا حائری



از من خواسته‌اید که درباره مشکلاتی که در ترجمه یک اثر داشته‌ام بنویسم و من چند اثر از اریک - امانوئل اشمیت را برگزیدم چرا که حضور ذهن بیشتری در مورد آن دارم. نخست باید بگویم که بسیاری از مشکلات کار ترجمه به خصوص ترجمه ادبی به تناسب نوع ادبی در همه آثار کم و بیش یکسان است. مثلاً یکی از دلهره‌های من غلط خواندن کلمه فرانسه یا جانداختن یک جمله یا واژه است. بخصوص هنگامی که مدتی طولانی ترجمه کرده‌ام گاهی اتفاق افتاده است که کلمه فرانسه‌ای را اشتباه خوانده باشم یا حتی اسم خاصی را بجای اسمی دیگر نوشته باشم. اگر

این کلمه کاملاً نابجا و دور از متن باشد مسلماً متوجه می‌شوم اما گاهی اتفاق می‌افتد که با متن چندان غرابتی هم ندارد. در چنین مواردی گاهی حتی وقتی دوباره متن ترجمه شده را مطابقت می‌دهم باز هم متوجه اشتباه خود نمی‌شوم زیرا همان چیزی را می‌خوانم که در ذهن دارم. برای گریز از چنین مواردی پس از حروفچینی سعی می‌کنم که دقت نظر بیشتری به خرج دهم و از آنجا که مدتی گذشته است و تصویر غلط از ذهنم پاک شده است به اشتباهم پی می‌برم. یکی دیگر از این قبیل مشکلات جانداختن یک جمله یا یک گفت و گو است. این مورد در ترجمه نمایشنامه برایم پیش آمده است. بدین صورت که در یک گفت و گوی چند صفحه‌ای بین دو شخصیت سهواً یک پرسش و پاسخ از قلم افتاده بود و از آنجا که سکنه یا اشکالی در متن پیش نمی‌آورد متوجه نشده بودم.

در اینجا باید بگویم که برای حل چنین مشکلاتی کافی است که ویراستاری مسلط به زبان فرانسه متن ترجمه شده را با متن مبدأ مطابقت بدهد که این کار نیز به این سادگی‌ها دست نمی‌دهد. گمان می‌کنم برای یک ناشر امکان‌پذیر نیست که برای تمام ترجمه‌هایی که از زبان‌های گوناگون می‌شود و شمارشان نیز اندک نیست ویراستار متبحر و واردی پیدا کند که تسلط کامل به زبان داشته باشد و

جمله‌ها را تک تک مطابقت دهد. در نتیجه همانگونه که اشاره کرده پس از حروف چینی دوباره متن را با دقت بیشتری می‌خوانم و معمولاً اگر چیزی از قلم افتاده باشد یا بد فهمیده باشم اصلاح می‌کنم. همانگونه که می‌دانید در کار ترجمه دو مشکل وجود دارد: اول درک درست زبان و متن مبدأ است و دیگر بیان آن به زبان مقصد که در اینجا مقصود ما زبان فارسی است.

برخلاف آنچه تا زگی باب شده است و برخی از منتقدان و مترجمین بر این عقیده هستند که مهم تنها تسلط مترجم به زبان مقصد است. من معتقدم هر چند این امر ضروری و بدیهی است اما درک درست مطلب و احاطه به متن مبدأ اصل است و به این سادگی‌ها که گمان می‌رود دست نمی‌دهد. درک غلط از متن و آشنایی نداشتن با مقوله مورد ترجمه باعث بروز بسیاری از مشکلات و بی‌سروسامانی در کار ترجمه گشته است. ما در دانشگاه درسی داریم با عنوان مقابله و بررسی آثار ترجمه شده که فرصتی مغتنم است برای کسانی نظیر من تا متون ترجمه و چاپ شده را با متن اصلی مطابقت دهند. زیرا مسلماً کسی که زبانی را می‌داند و امکان دستیابی به کتابی را در زبان اصلی دارد کمتر ترجمه این آثار را می‌خواند چه رسد به اینکه بخوهد آنرا با متن اصلی مطابقت دهد. نکته‌ای که طی این کلاس‌ها دریافته‌ام این است که برخلاف گمان برخی‌ها مشکل اصلی ترجمه‌ها درک و برداشت غلط از زبان مبدأ است که گاهی نتایج تأسف باری به بار می‌آورد و کلاً متن را تغییر می‌دهد. معمولاً جمله‌هایی که خوب متوجه نشده‌ایم در متن فارسی نیز گنگ و بی‌معنی است و خواننده را به اشکال می‌اندازد. البته همانگونه که در بالا خاطر نشان کردم گاهی چنین پدیده‌هایی اجتناب‌ناپذیر است و معلوم است که سهواً کلمه‌ای بدخوانده شده است یا از قلم افتاده یا در حروف چینی اشتباهی رخ داده است. اما اشتباه فاحش اغلب به علت درک غلط از یک جمله یا سبک خاص نویسنده به وجود می‌آید و خواننده ایرانی با اثر یا نویسنده‌ای به طرزی نادرست «آشنا» می‌شود. استفاده از فرهنگ لغات یا پرس و جو از کسانی که زبان مادریشان است و در ضمن دستی نیز در آن مقوله (مثلاً ادبیات) دارند می‌تواند مانع از درک غلط متن گردد. اما مشکل معمولاً از آنجا پیش می‌آید که مترجم خود نیز نمی‌داند که بد فهمیده یا نفهمیده است پس به دنبال راه چاره نیز نمی‌رود. بعضی گمان می‌کنند با مختصر آشنایی با زبانی یا مقوله‌ای به راحتی قادرند ترجمه کنند در حالیکه ترجمه صرفاً به امید فرهنگ لغت و این فرد و آن فرد امری بعید به نظر می‌رسد.

از آنجا که موضوع این مقاله به ترجمه یک کتاب یا آثار یک نویسنده اختصاص دارد می‌پردازم به مشکلاتی که در ترجمه آثار اریک-مانوئل اشمیت داشته‌ام که تا کنون سه نمایشنامه و پنج داستان کوتاه از او را ترجمه کرده‌ام.^۱ آنچه مرا به ترجمه کتاب‌های این نویسنده واداشت علاقه‌ای بود که خواندن نمایشنامه **خرده جنایت‌های زناشوهری** در من برانگیخت. به اعتقاد من این نمایشنامه از نظر دراماتیک، تجزیه و تحلیل احساسات و بخصوص از نظر قابلیت تعلیق، اسباب‌چینی، غافلگیری و خلاصه آنچه را که رلان بارت لذت خواندن می‌نامد نمایشنامه‌ای بارز است. باید دانست که نمایشنامه‌های اشمیت نقطه عطفی در تأثیر فرانسه محسوب می‌شود و تحوُّلی در نمایشنامه‌نویسی جدید فرانسه به وجود آورده است. در ضمن این نمایشنامه‌ها نه تنها برای اجرا مناسب است بلکه برای خواندن نیز بسیار دلپذیر است. انگیزه‌ام در ترجمه این نمایشنامه شناساندن این آثار و سهیم شدن خوشیم با دیگران بود. در ضمن با ترجمه کردن یک اثر احساس می‌کنم که با آن رابطه‌ای عمیق‌تر و شخصی‌تر برقرار می‌کنم و اوقاتی را که صرف ترجمه آن می‌کنم نیز فرصتی دوباره است تا با آن سر کنم.^۲

به گمان من هر چه متن ترجمه با مترجم هماهنگی بیشتری داشته باشد ترجمه موفق‌تر خواهد بود زیرا از طرفی به درک کامل و درونی اثر کمک می‌کند و هم بیان آن را آسان‌تر و طبیعی‌تر می‌سازد. ایکاش می‌شد فقط متون مورد علاقه را ترجمه کرد و در آن صورت می‌شد گفت که «به من بگو چه ترجمه می‌کنی تا بگویم که هستی!»

و اما در مورد ماجرای ترجمه آثار اشمیت. در ترجمه **خرده جنایت‌های زناشوهری** اتفاقی که افتاد و باعث شد که پس از آن بیشتر دقت کنم این بود که پس از چاپ اول متوجه شدم که جمله‌ای اشتباه نوشته شده است. در گفت‌وگویی شخصیت مرد نمایشنامه «ژیل» به همسرش می‌گوید:

«J'ai du mal à avoir confiance» «برام سخته اعتماد داشته باشم» در چاپ اول کتاب آمده

تسلط به مفاهیم گوناگون دانشنامه باعث شود که درک صحیحی از آن نداشته باشم و غلط ترجمه کنم. تا آنجا که در تونم بود کوشیدم تا درباره این همه موضوعات متنوع اطلاعاتی در حد بضاعت به دست آورم اما این دل‌نگرانی همواره با من بود.

۲- خرده جنایت‌های زناشوهری. نوای اسرار آمیز. مهمانسرای دو دنیا و یک روز قشنگ بارانی.

۳- بد نیست همینجا خاطرنشان کنم که شغل و پیشه خود را مترجمی نمی‌دانم و در بین کارهایی که کرده‌ام کتاب "در سایه مارسل پروست" که خود تألیف کرده‌ام برآیم جایگاهی دیگر دارد. اما گاهی که متنی به دلم می‌نشیند دلم می‌خواهد آن را در دسترس دیگران نیز قرار دهم.

بود: «برام سخنه اعتماد کنه.» اگر چنین خطایی در متن تأثیرگذار نبود می‌توانست به نظر کم اهمیت برسد اما در متن نمایشنامه این جمله کلیدی و مهم بود زیرا این مرد می‌خواست بگوید که اصولاً اعتماد داشتنی نیست بلکه باید آگاهانه و عمدتاً به دیگری اعتماد کرد زیرا «آدم هیچوقت اعتماد نداره، بلکه اعتماد می‌کنه.»

البته این اشتباه در چاپ‌های بعدی اصلاح شد اما اینکه چرا این اشتباه پیش آمد نمی‌دانم. چه بسا بی‌دقتی از من بوده است و شاید هم در حروفچینی این اتفاق افتاده است و من متوجه نشده بودم.^۴ این مورد را ذکر کردم زیرا نمونه‌ایست بر اینکه گاهی کلمه یا عبارتی به ظاهر بی‌اهمیت خواندن و پیام متن را مخدوش و گمراه می‌کند. اما در یکی دیگر از ترجمه‌های همین نویسنده مهمانسرای دو دنیا در جایی برای بیان تمایز میان یک زن خدمتکار و یک رئیس شرکت آمده بود:

C'est une histoire de bureau. Un président salit le bureau, une femme de ménage le nettoie.

در این جملات bureau می‌تواند دو معنی داشته باشد: میز کار و دفتر کار. از آنجا که هر دو معنی می‌توانست درست باشد و تفاوتی در درک مطلب نمی‌کرد و به هر حال باید انتخابی می‌کردم واژه دفتر کار را برگزیدم:

«یک رئیس دفتر کارش رو کثیف می‌کنه در حالیکه یه کلفت تمیزش می‌کنه» که البته در اینجا می‌شد از عبارت «زن خدمتکار» یا «زن نظافت‌چی» هم استفاده کرد اما از آنجا که در فارسی زن خدمتکار یا نظافت‌چی کمتر گفته می‌شود در حالیکه femme de ménage در زبان فرانسه بیشتر به کار می‌رود و روزمره است و همچنین برای بار معنایی آن از کلمه کلفت استفاده کردم.

در ترجمه نمایشنامه نکته‌ای را که در نظر می‌گیرم خصوصیت شفاهی هنر تأثیر است. یعنی اینکه باید نمایشنامه به گونه‌ای ترجمه شود که نه فقط برای خواندن به کار آید بلکه بتوان آن را همانگونه نیز بر صحنه تأثیر نیز نمایش داد. از اینرو اگر گاهی می‌بینم که کلماتی در ذهن نمی‌چرخد و بیانش برای بازیگر دشوار است می‌کوشم که واژه‌ها را از نظر آوایی مناسب‌تر انتخاب کنم تا بازیگر

۴- کسانی که دستی در کار ترجمه دارند می‌دانند که نویسنده و مترجم گاهی قادر نیست نوشته خود را درست بخواند زیرا او آنچه را در ذهن دارد می‌خواند و لزوم ویراستاری با نگاه دیگری نیز در این است. این بار هم حتی پس از چاپ بسرم مرا متوجه این اشتباه کرد!

راحت تر بتواند آن را ادا کند.

نکته دیگری که در کار ترجمه نمایشنامه و اصولاً محاوره به چشم می‌خورد و گاهی اسباب زحمت می‌شود کلمات و اصطلاحات رایج در زبان مبدأ است که در زبان فارسی مرسوم نیست. یعنی برخلاف آنچه تصور می‌شود همیشه ترجمه واژه‌های فنی، علمی یا غیرمتعارف نیست که دشوار است زیرا به هر حال به کمک اهل فن می‌توان معادلی بر آن برگزید، بلکه گفتار و اصطلاحات روزمره است که گاهی برگردانش آسان نیست. به عنوان مثال می‌توان از اصطلاح Allons در زبان فرانسه نام برد. این فعل که به معنای «برویم» است برای بیان تعجب، تشویق، تسکین... استفاده می‌شود و در هر جا ترجمه متفاوتی می‌توان برای آن در نظر گرفت. به عنوان مثال در مهمانسرای دو دنیا در جایی یکی از شخصیت‌ها از شدت ترس و حیرت حالت ضعف به او دست می‌دهد و شخصیتی دیگر به نام «غیب آموز» به طرفش می‌رود برای اینکه به او دل بدهد می‌گوید: Allons!

در اینجا این کلمه را «قوی باشین» ترجمه کرده‌ام زیرا معنای آن در این مورد خاص این است. می‌توانستیم از عباراتی نظیر «خودتون رو نیازین» یا اگر زبان عامیانه‌تر بود «خودتون رو جمع و جور کنین» و نظیر آن نیز استفاده کنم. اما همین عبارت در جای دیگر می‌تواند «دست بردار» «شوخی نکن» «زود باش»، «مرگ من!»... معنی دهد. در نوای اسرار آمیز در جایی وقتی که اریک لارسن از فداکاری‌های شخصیت زن داستان به نام هلن سخن می‌گوید ابل زنورکو شخصیت دیگر مرد در جواب به استهزا پاسخ می‌دهد: «!Allons» که در اینجا این کلمه را «دست وردارید» ترجمه کرده‌ام. فعل دیگری که بسیار در زبان فرانسه رایج است و باعث گرفتاری ترجمه می‌شود impressionner است. هر بار که کسی یا چیزی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد در فرانسه از این فعل استفاده می‌شود. نمایشگاه، فیلم، کتاب، می‌تواند impressionnant باشد و انسان‌ها نیز همینطور. حال ما در زبان فارسی اگر بگوییم این نمایشگاه یا این آدم مرا تحت تأثیر قرار دارد یا منقلب کرد یا زیر و رویم کرد بار معنایش همیشه درست در نمی‌آید، پس هر بار باید کوشید برای آن صفت یا اصطلاحی دیگر یافت که البته گاهی بسیار دشوار است....

در مورد ترجمه داستان‌های کوتاه اشمیت تحت عنوان یک روز قشنگ بارانی مشکلات از نوع دیگری بود. همزمان با خواندن این کتاب به دیدن فیلمی که خود اشمیت از یکی از داستان‌های کتاب ساخته بود رفتم تا شاید بهتر با فضای این داستان آشنا شوم. در ضمن در مورد شهر شارلروا که

داستان در آنجا می‌گذشت نیز پرس‌وجو کرده و متوجه شده که شهری کارگرگریست که معدنچیان بلژیک در آن زندگی می‌کنند. اشمیت به اعتراف خود این داستان‌های کوتاه را به سرعت و سر صحنه فیلمبرداری و من باب نوعی ذهن کچی به طرف قراردادش نوشته است.^۵ شاید از این روست که در بسیاری قسمت‌ها کتاب با سبکی مغشوش و آشفته، با ناهنجاری‌های زمانی نوشته شده است. ترجمه کتاب‌هایی که از نظر سبک و فضا سازی بسیار قوی هست کاری بس دشوار است و مترجمی واقعاً توانا و اهل ادب می‌طلبد. اما ترجمه کتاب گسسته و مغشوش نیز مترجم را مستأصل می‌کند زیرا ترجمه باز هم مغشوش‌تر از متن اصلی می‌شود و دیگر صلاحاً قابل خواندن نمی‌باشد. از طرفی چه باید کرد؟ به بهانه «وفاداری» به متن ترجمه‌ای ناخونا عرضه کرد یا در حد ممکن کوشید تا ترجمه را روان و فارسی کرد؟ انتخاب من این بود که بکوشم تا آنجا که ممکن بود و به متن لطمه نمی‌خورد آن را روان تر سازم. در چنین مواردی آشنایی با کل آثار یک نویسنده بسیار راهگشاست زیرا با در نظر گرفتن شناخت و آشنایی که از آن دریم بهتر می‌توانیم مفاهیم را دریابیم.

اما در ترجمه این مجموعه مشکلی که در پیش‌رو داشته ترجمه بعضی عنوان‌ها بود. برای همین عنوان «یک روز قشنگ بارانی» *Un beau jour de pluie* در انتخاب ویژه بین زیبا و قشنگ مردود بود که از آنجا که فرق چندانی نمی‌کرد به تناسب سبک کتاب ویژه قشنگ را برگزیده یعنی سلیقه‌ای عمل کرده. اما در مورد داستان دیگری به نام *Odette Toulemonde* دیگر موضوع سلیقه در میان نبود. عنوان داستان نام و نام فامیل شخصیت زن داستان است. مسلماً نیازی به ترجمه اسامی خاص نیست و در سایر داستان‌های کتاب نیز اسامی را ترجمه نکرده‌ام. اما در این مورد خاص به نظرم رسید که باید اسم فامیل این زن را به فارسی برگردانم زیرا این نام بار معنایی خاصی دارد و به عمد انتخاب شده است. از طرفی قسمتی از داستان پیرامون اسم فامیل این زن می‌گردد و اگر این کلمه ترجمه نمی‌شد این گفت و گوها و بسیاری اشاره‌های دیگر بی‌معنی می‌نمود.^۶ کلمه *Tout le monde* در فرانسه به معنای همه است اما وقتی می‌گوییم *Monsieur tout le monde* منظور آدم عادی و معمولی بدون اسم و رسم است و شخصیت زن داستان نیز زنی عادی، معمولی و بی‌ادعاست.

۵- در قرارداد آمده بود که اشمیت در مدت فیلمبرداری به هیچ کار دیگری نپردازد. از این رو تصمیم می‌گیرد که برعکس در این مدت به سرعت این داستان‌ها را به رشته تحریر در آورد.

۶- گاهی می‌توان در مورد اسامی خاص در زیر نویس توضیح داد بدون اینکه آن‌ها را به فارسی برگرداند. اما در این مورد خاص پاورقی کفاف نمی‌داد و متن ناقص و بی‌معنی می‌شد.

از طرفی این واژه با حرف بزرگ و در یک کلمه آمده است تا نشان دهد که اسم خاص است. ترجمه این کلمه به گمان من باید ادت هرکی یا ادت معمولی می‌شد اما از آنجا که در فارسی حرف بزرگ برای اسامی خاص نداریم نمایاندن اینکه منظور اسم فامیل این شخص است مشکل‌تر بود. در جاهایی این واژه را در درون گیومه قرار دادم تا مشخص شود که اسم خاص است البته در متن نیز توضیح داده شده است که معمولی نام فامیل ادت است.

عنوان دیگر L intruse نام داشت که ترجمه‌اش برایم مشخص نبود. این کلمه در فرانسه یعنی کسی که علیرغم میل‌تان و تقریباً به زور وارد خانه و حریم شما می‌شود. نه مهمان است. نه مهمان سرزده، نه مزاحم، نه نامحرم، بخصوص که هیچیک از این کلمات مناسب متن و داستان نبود. سرانجام کلمه غریبه را برگزیدم که هر چند معادل دقیق این کلمه نیست مناسب‌تر از سایر کلمات در متن قرار می‌گرفت و با متن همخوانی داشت.

اما موضوع قابل ذکر دیگر در این داستان‌ها ناهمخوانی زمانی در داستان یک روز قشنگ بارانی بود. هنگامی که شخصیت زن داستان با همسر آینده‌اش آشنا می‌شود این مرد سی و پنج ساله است. مدتی بعد با هم ازدواج می‌کنند و مرد در سن چهل و پنج سالگی می‌میرد در حالیکه دو فرزند پانزده و شانزده ساله دارد. حتی اگر در همان سن سی و پنج سالگی نیز بچه‌دار شده باشد می‌بایست به هنگام مرگ بیش از پنجاه سال داشته باشد. به نظر آمد که چه بسا اشتباهی در حروف چینی رخ داده است و برخلاف آنچه دائماً سر کلاس به دانشجویان تکرار می‌کنم که مترجم مانند میمون نویسنده است و باید حتی حرکات زشت و ناهنجار او را تقلید کند. متن اصلی را تغییر دادم و سن مرد را در هنگام مرگ پنجاه و پنج نوشتم.

گفتنی‌ها درباره اجرای ترجمه بسیار است. تردیدها، وسوس‌ها، زبان مبدأ که حجاب زبان مقصد می‌شود، انتخاب‌های تقریبی و فدا کردن‌ها و غیره و غیره در هر متنی هست. قانون و قاعده خاصی هم ندارد. به دانش و درک و ظرافت فکر مترجم بستگی دارد و در بعضی موارد نیز سلیقه‌ایست. به هر حال باید پذیرفت که ترجمه کاملاً مطلوب دشواریاب است و باید به قول پل ریکور در سوگ ترجمه نشست.^۷